

d

هنر مردن

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-
هنر مردن / طاهرزاده، اصغر.-
اصفهان: لبالمیزان، 1389.
80 ص 21*12 س م.

ISBN: 978-964-2609-29-1

ص. [77]-78. ، همچنين به صورت
زیرنویس.

1- مرگ - - جنبه‌های مذهبی - -
اسلام. 2- مرگ - - جنبه‌های قرآنی.

1389 هـ 25 ط/ BP222/22/

297/44

کتابخانه ملی ایران

2077066

هنر مردن

اصغر طاهرزاده

تاریخ

نوبت چاپ: اول

انتشار: 1389

ناشر: لبالمیزان

قیمت: 1000 تومان

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: 3000 نسخه

لیتوگرافی: شکیبا

چاپ: پردیس/معنوی

صحافی: دی

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ

است

مراکز پخش:

1- گروه فرهنگی المیزان تلفن:

0311 -7854814

2- دفتر انتشارات لبالمیزان

همراه: 09131048582

فهرست مطالب

- 7 مقدمه ناشر
- 11 رهایی از چنگال نفس امّاره
- 16 حاکمیت بر مرگ و زندگی
- 21 مسجد مهمان‌کُش
- 27 ولي بالأخره چه؟!
- 31 ملاک اُنس با حقیقت
- مرگ؛ ادامه‌ي زیباتري از زندگی
- 35
- 36 معني واقعي بصیرت
- 39 تمدن غربی و غفلت از مرگ
- 41 سخت کردن زندگی و مرگ
- 44 آفات رفاه افراطی
- 51 چهره‌ي شفابخشی مرگ
- جایگاه دنیا در آبادانی قیامت
- 58
- 60 وقتی زندگی می‌میرد
- 66 مرگ آزاردهنده
- 70 تنها موجودِ مرگان‌اندیش
- 74 زیرکترین مردم
- 78 برکات یاد معاد
- 80 علت سخت‌شدن مرگ

مقدمه ناشر

باسمه تعالی

1- هنر مردان خدا همان هنر «خوبمردن» است، زیرا تا انسان «مرگ» را درست نشناسد آن‌همه زیبایي در زندگی خود خلق نمی‌نماید، همچنان‌که زشتکاران ابتدا «خوبمردن» را فراموش کردند که این‌همه زشت زندگی کردند.

2- «خوبمردن» به آن معنی است که انسان زندگی خود را تا گستره‌ی ابدیت تعریف کند و گرفتار محدوده‌ی دنیا نشود، وگرنه آن‌هایی که در زندگی محدود دنیا نشستند و آن‌ها که دويدند، هر دو بی‌بهره ماندند.

3- «هنر مردن» به این معنی است که خواستن‌ها ما فوق خواستن‌های دنیایی شود و افق نگاه از دیواره‌های زندگی محدود دنیا فراتر رود تا در حرکتی آرام و با وقار به سوی عالمی ماورای زمان و مکان سیر کنیم و خود را در چنین شرایطی ببینیم.

4- کتاب «هنر مردن» حاصل سخنرانی استاد طاهرزاده است تا به ما گوشزد کند چگونه غربزدگی، «مرگ» را به صورت کابوس در مقابل بشر قرار داده و انسان را به بدترین نوع مُردن گرفتار نموده، زیرا وقتی «مرگ» فراموش شد، نفس اماره چنگال های خود را تا عمیقترین ابعاد انسان فرو می‌کند تا زندگی او را به مرگی سیاه بدل نماید.

5- از آنجایی که بحث «هنر مردن» نکات ظریفی در برداشت که می‌تواند در بهترین انتخاب‌ها به عزیزان مدد رساند آن را خدمت عزیزان تقدیم می‌کنیم، به امید آن‌که همه بتوانند ماورای مرگ و زندگی، در افقی بالاتر، با حقایق عالم وجود مأنوس گردند.

گروه فرهنگی المیزان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ
أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ
النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»¹

بگو ای کسانی که یهودی شده‌اید اگر
پندارید که شما دوستان خدایید، نه
مردم دیگر پس اگر راست می‌گویید
درخواست مرگ کنید.

انبیاء ﷺ در مورد مرگ به
عنوان ظهور مرحله‌ای از مراحل
سیر انسان، نکات بسیار روشنی را
به بشریت عرضه داشته‌اند که اگر
وحي الهي توسط انبياء در صحنه‌ی
فرهنگ بشر ظهور نمی‌کرد، هرگز
بشر امکان دستیابی به آن حقایق
را نداشت.

به طور کلی احساس
فنانا پذیر بودن انسان چیزی است
که همواره در فرهنگ بشری مطرح

بوده و عموماً کسی نسبت به آن مناقشه‌ای جدی ندارد، هر کس با اندک تأملی متوجه می‌شود بدنش در حقیقت وی دخالت ندارد و بی‌بدن هم می‌تواند خود را ادراک کند و لذا به راحتی می‌توان نتیجه گرفت آنچه زوال می‌یابد بدن انسان است و نه نفس و روح او.

عمده‌ی هنر بشر به تحلیل درست‌داشتن نسبت به دو منزل قبل و بعد از مرگ است، به این معنی که در زندگی زمینی که انسان ابتدای زندگی ابدی خود را شروع می‌کند و سپس آن را فرو می‌گذارد و با حیات قیامتی روبه‌رو می‌شود، چگونه خود و زندگی را تعریف و تحلیل کند که در حیات ابدی با يك «خود» بی‌توشه و بی‌محتوا روبه‌رو نگردد؟

انسان در سیر حیات زمینی، پس از شیرخوارگی، ابتدا کودکی را فرو می‌گذارد و به مرحله‌ی جوانی می‌رسد و در مراحل کودکی و سیر از آن، با جوانی روبه‌رو می‌شود و در مرحله‌ی جوانی، منزل جوانی را می‌چشد و از احوالات جوانی برخوردار می‌شود، ولی مغلوب جوانی نمی‌گردد که دیگر نتواند از آن خارج شود. باز در انتهای

دوره‌ی جوانی، میان‌سالی را می‌چشد و باز از آن می‌گذرد و مغلوب آن نیز نمی‌شود و سپس پیری را می‌چشد و چون از آن گذشت، مرگ را می‌چشد و از آن نیز می‌گذرد و همچنان ادامه می‌یابد. به همین جهت قرآن می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؛² هرکس مرگ را می‌چشد و مسلم از آن می‌گذرد و در نهایت با حیاتی روبه‌رو می‌شود که دیگر مرگ ندارد که در وصف آن فرمود: «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛³ هر آینده برای کل نظام آخرت، حیات است.

رهایی از چنگال نفس اماره

آنچه قابل توجه است این که انسان بتواند خود را مافوق زندگی دنیایی و مرگ تحلیل کند. اگر بتواند ابدی‌بودن خود را درست تحلیل کند و اگر معنی خود را در ابدیت درست ارزیابی کند، آن وقت دیگر در چنگال نفس اماره‌ی خود به بازی گرفته نمی‌شود که افق زندگی او را در محدوده‌ی دنیا متوقف نماید.

2 - سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 35.

3 - سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی 64.

جناب صدرالمتألهين «رحمة الله عليه» نکته‌ی خوبی را به ما آموخته که می‌فرماید: «الْأَنْفُسُ جِسْمَانِيَّةٌ الْحُدُوثُ وَ رُوحَانِيَّةٌ الْبَقَاءُ»؛⁴ یعنی نفس انسانی بستر حدوثش جسم است و لی بقائش روحانی است و برای ادامه‌ی وجود خود به جسم اولیه‌اش بستگی ندارد. به این معنی که نفس انسان از رحم مادرش شروع می‌شود ولی تا ابد می‌ماند و هرگز نمی‌میرد، بلکه می‌بیند که می‌میرد، همچنان‌که در یک حادثه‌ای می‌نگرد که دستش کنده شد بدون آن‌که خودش نابود شود، وقتی هم بدن او از او جدا می‌شود می‌بیند که بدنش از او جدا شد و دیگر نمی‌تواند آن را تدبیر کند.⁵ نکته‌ی بسیار دقیق و عمیقی که بنا است بر روی آن تأمل کنیم

4 - اسفار اربعه، ج 9، ص 85 .

5 - این‌که جناب صدرالمتألهين «رحمة الله عليه» می‌فرمایند: «نفس جسمانیة الحدوث» است به این معنی نیست که علت حقیقی نفس انسان جسم او باشد، بلکه به این معنی است که جسم انسان علت مُعِدّه و آماده‌کننده‌ی شرایط است تا خداوند روح یا نفس را در آن جسم خاص نازل فرماید، و مطابق و مناسب آن جسم خاص، روح در آن دمیده شود و در آن حال نفس خاص جزئی شکل‌گیرد که قبل از آن به صورت کلی موجود بود و دارای تشخص خاص نبود مگر در علم خدا.

این است که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛⁶ ای یهودیانی که گمان می‌کنید که فقط شما اولیاء الهی هستید، اگر راست می‌گوئید تمناي مرگ کنید. یعنی انسان برای ارزیابی صحیح خود باید ببیند مرگ‌پذیر است یا مرگ‌گریز. می‌فرماید: همه‌ی شما دینداران ادعا دارید که می‌خواهید خدا دوست باشید و متوجه هستید ارزش هر انسانی به دنیا دوستی و شهوت‌دوستی نیست و هیچ عاقلی چیز باقی و کامل را که خدا باشد رها نمی‌کند و دنیای ناقص و گذرا را بگیرد، ولی شاهد صدق ادعای خدا دوستی، «مرگ‌پذیری» است و نه «مرگ‌گریزی».

در آیه‌ی مورد بحث خطاب به یهودیان که مدعی هستند خداوند عنایت خاصی به آن‌ها دارد و خود را امت برگزیده می‌پندارند می‌فرماید: اثبات صحت این ادعا در نشان دادن پذیرش مرگ در کل فرهنگ حیات دنیایی شما روشن می‌شود. و به ما هم تذکر می‌دهد

که اگر ملاحظه کردید تمدنی و فرهنگی همه‌ی همتش را در فرار از مرگ قرار داده بدانید این فرهنگ و تمدن رو به سوی خدا ندارد و دل در گرو خدا نبسته است. به عبارت دیگر هدف حیات خود را که قرب به خداست، گم کرده است. و از آن جایی که خداوند به عنوان کمال مطلق، هدف جان هر انسانی باید باشد و مرگ، گذرگاه برگشت به خدا است، هرکس مرگ‌گریز است کلّ زندگی‌اش به سوی هدفی پوچ در حرکت است و این فرد و یا این تمدن با روحیه‌ی مرگ‌گریزی که دارد، به محتسوا و نتیجه‌ای متعالی نخواهد رسید.

ملاحظه می‌فرمائید که با غفلت از تحلیل درست مرگ فقط مشکل فکری و نظری حاصل نمی‌شود، بلکه مشکل عملی پیش خواهد آمد و نوع زندگی در همه‌ی ابعادش تغییر می‌کند و نفس اماره به جای عقل و قلب، میدان‌دار زندگی و انتخاب‌های انسان‌ها می‌شود و گرایش‌های پست و حقیر به جای گرایش‌های اصیل انسانی می‌نشینند و گرایش‌های پست و انتخاب‌های وهمی برای انسان به صورتی اصیل جلوه می‌کند.

تأکید ما در این بحث آن است که مسئله‌ی توجه به مرگ را که در فرهنگ انبیاء علیهم‌السلام بر آن تأکید و اصرار می‌شود، موضوع ساده و یک نکته‌ی اخلاقی محدود تلقی نکنیم و گرنه از گرایش‌های مهم و انتخاب‌های بسیار اساسی محروم می‌شویم. زیرا صحیح و غلط بودن همه‌ی گزینه‌های انسان در گرو درست‌موضع‌گیری کردن نسبت به جایگاه مرگ در زندگی است. وقتی مرگ همواره در منظر انسان باشد و زندگی را با وسعتی بیشتر از آنچه در ابتدای امر می‌یابد ببینند، نفس امّاره‌ی او تمام زندگی او را اشغال نمی‌کند و چون انسان به عنوان موجود ذی‌شعوری دارای قدرت انتخاب است انتخاب‌های بزرگ را وقتی انجام می‌دهد که نفس امّاره‌اش در نهایتِ حقارت باشد.

وقتی انسان هنوز زندگی دنیایی و مرگ را در مقابل هم قرار داده است رقابت میان فطرت و نفس امّاره در زندگی به میان می‌آید و در این حال همواره انسان در چنگال نفس امّاره گرفتار خواهد شد و نمی‌تواند انتخاب‌های بزرگ انسانی که مطابق وسعت ابدیت است

داشته باشد. زیرا دروازه‌ی مرگ، دهان باز خود را نشان می‌دهد و او را به عقب می‌راند تا به حقیقتی ماوراء محدوده‌ی زمین و زمان نیندیشد. در این حال هنر خوب زندگی کردن را از دست خواهد داد، چون هنر خوب مردن را از دست داده است، زیرا جایگاه مرگ در نگاه او درست تحلیل نشده و از زندگی در بیکرانه‌ی وجود غفلت کرده است.

حاکمیت بر مرگ و زندگی

وقتی انسان توانست ماوراء زمان و زمین و با توجه به روح بیکرانه‌ی خود زندگی کند عملاً به مرحله‌ای می‌رسد که مرگ و زندگی برایش مساوی خواهد بود، در آن حالت است که نفس امّاره قدرت تسخیر انسان را ندارد و انسان به حیات قانع‌کننده‌ای دست می‌یابد که دیگر دلش گرفتار رنج مرگ نیست و به‌خوبی متوجه خواهد شد که مرگ و زندگی از پایه و بُن یکی هستند و اوست که در ذات خود یک حقیقت ماندنی است و در حال گذشتن از منازل متفاوت این ماندن. چنین انسانی در دنیا با نشاط کامل و در فضای حکیمانه‌ای

زندگی می‌کند، همواره آماده است بدون هیچ بیمی از مرگ، با آرامش درونی، زندگی دنیایی را رها کند. چنین کسی بر مرگ و زندگی فرمان می‌راند و در نتیجه هم خوب زندگی می‌کند و هم خوب می‌میرد.

معجزه‌ی بزرگ انبیاء پرورش انسان‌هایی بود که بتوانند زندگی خود را هم‌اکنون در افقی بالاتر از زندگی زمینی صعود دهند و با زندگی در آن افق که زندگی با حقایق است دیگر روزمرگی‌ها را زندگی به حساب نیاورند، چنین انسان‌هایی تا ابدیت خود اوج گرفته‌اند و هم‌اکنون در بهشت‌هایی زندگی می‌کنند که «عَرَضُهَا كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛⁷ به وسعتی که همه‌ی زمین و آسمان در آن جای می‌گیرد، این‌جاست که باید تأکید کرد، چشم بستن از مرگ، مرگ را از بین نمی‌برد، بلکه سبب بد مردن خواهد شد، همچنان‌که سبب بد زندگی‌کردن می‌شود.

انبیاء ﷺ آمدند تا انسان از نظارت بر مرگ غافل نباشد و مواظب باشد تا «یاد مرگ» نمیرد. آری؛ پیامبران آمدند تا نگذارند

«یاد مرگ» بمیرد، به ما تذکر دادند: «وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»؛⁸ ای مؤمنین! قبل از آن که مرگ به سراغتان آید، از آنچه به شما رسیده انفاق کنید.

همیشه یکی از اعتراض‌های اهل دنیا به افراد مذهبی و در اصل به پیامبران این است که چرا با طرح کردن مرگ و توجه به مرگ، شادی امروزمین ما را از ما می‌گیرید. به پیامبران می‌گفتند: ممکن است شما خودتان از زندگی همراه با یاد مرگ راضی باشید و زندگی خود را در کنار توجه به مرگ بگذرانید، ولی ما این نوع زندگی را نحس و بد می‌دانیم چون نمی‌گذارد شادمانه زندگی کنیم. به گفته‌ی مولوی:

قوم گفتند ار

نحس مایید و ضدیت

جان ما فارغ بُد

در غم افکندید ما

طوطی نقل و شکر

مرغ مرگانندیش

به پیامبران گفتند: «مرغ
مرگانندیش گشتیم از شما» بدون
توجه به مرغ، خوش می‌گذرانندیم،
حال با طرح مرغ آن نوع
خوش‌گذرانی و بی‌خیالی را از دست
داده‌ایم، شما ما را متوجه
آینده‌ای کردید که باید دائماً
امکان هر نوع عذابی را برای خود
بدهیم و ما این حرکت شما را
برای زندگی خود نحس می‌دانیم و
آن را به فال بد می‌گیریم.

هر کجا اندر جهان
فال بدی است

هر کجا مَسْخِي، نکالی،

مَأْخُذِي است

در مثال قصه و فال

شماست

در غم‌انگیزی شما را

مَشْتَهاسْت

تا شما پیام نیاورده بودید،
اصلاً بشر به خوب و بد تقسیم نشده
بود، همگی کارهای هم‌دیگر را
تأیید می‌کردند و دوگانگی و حق و
باطل در میان نبود، و لذا کسی
غم باطل بودن نداشت تا احساس خطر
کند.

انبیاء گفتند:

فال زشت ه بد

از می_____ان

جان_____ان دارد مدد

گر تو جایی خفته
 باشی، با خطر
 اژدها در قصد تو از
 سوسوی سوسو
 مهربانی مر تو
 را آگاه کرد
 که بچه زود، ارنه
 اژدهاات خورده
 تو بگویی فال بد
 چون من، زنی؟
 فال چه؟ برجه، ببین
 در دهش
 انبیاء خطری را که آرام آرام
 تمام وجود انسان گرفتار کفر را
 فرا میگیرد گوشزد میکنند و لی
 انسانهای گرفتار کفر به آنها
 میگویند چرا ما را از این خطر
 آگاه کردید و نشاطمان را به هم
 زدید؟! نشاط به هم زدن یعنی
 چه؟! نگاه کن خودت ببین چه خطری
 در پیش داری. انبیاء میگویند:
 از میان فال بد
 من خود ته را
 میرانم، میبرم سوی
 سوسو
 چون زبی آگه کننده
 است از نهان
 کو بدید آنچه ندید
 اهل جهان
 پس توجه به مرگ يك شعور برتر
 میخواهد و انبیاء ﷺ که از چنین
 شعوری برخوردارند، از ما
 میخواهند چنین بصیرتی را به دست
 آوریم و آن را حفظ کنیم تا

گرفتار آرزو هاي محدود و و ه مي
دنيايي نگرديم .

مسجد مهمان‌کُش

در راستاي آن که بايد زندگي
را ماوراء مرگ بشناسيم و از آن
ديدگاه با آن برخورد کنيم ،
مولوي داستان مسجد مهمان‌کُش را
در مثنوي مطرح مي‌کند . او در اين
داستان بلند در راستاي تحليل
صحيح از مرگ براي خوب‌زندگي‌کردن ،
نکات ارزنده‌اي را به بشریت هديه
کرده است و کسي که دغدغه‌ي
درست‌فهميدن زندگي را دارد ،
مي‌تواند از نکات اين داستان
استفاده‌هاي خوبي ببرد که بنده
خلاصه‌ي آن را عرض مي‌کنم ، به اميد
آن که زواياي خوبي در درست
زندگي کردن به ما ارائه دهد .
مي‌گويد :

يك حكايت گوش كن اي

نـــــــــــــــــك يـــــــــــــــــه
مسجدي بُد بر كنار شهر

(۱۵)

هيچ كس در وي نخفتي

شـــــــــــــــــد ز بـــــــــــــــــم

که نه فرزندش شدي آن

شـــــــــــــــــد بـــــــــــــــــم

هر کسي گفتي که

برانند تُنـــــــــــــــــد

اندر او مهمان‌کشان با

تـــــــــــــــــغ کُنـــــــــــــــــد

در مورد رمز کشته شدن مهمانان در آن مسجد شایعاتی بر سر زبان‌ها بود، عده‌ای می‌گفتند: جانیان بدون آن که با تیغ سر ببرند، آن مهمانان را می‌کشند.

آن دگر گفتمی که سحر
است و طلسم

کین رصد باشد عدو جان

و خصم

و عده‌ای هم می‌گفتند: که با هنر سحر و جادو، جان‌های مهمانان گرفته می‌شود. بالأخره در چنین فضایی که شهرت مهمان‌کشی آن مسجد به همه جا رسیده بود:

تا یکی مهمان درآمد
وقت شد

کو شنیده بود آن

صفت عجم

گفت: کم گیرم سرو

اشکمبه‌ای

رفته گیر از گنج

حان، بک حنه‌ای

عمده تفاوت در همین موضع‌گیری نسبت به مرگ و زندگی است که این فرد جدید نسبت به قبلی‌ها داشت که گفت: گیرم اصلاً این تن را نداشتم و از گنج جان یک حبه‌ای کم بشود، مگر چه می‌شود؟ گفت:

صورت تن گو برو من

کدستم

نقش، کم ناید چو من

باقدمتم

اگر صورتِ تن برود، جان من که
يك حقيقت باقي است که نمي‌رود.
چون تمنّوا موت گفت:

ای صادقین

صادقم، جان را بر

افشانم _____

خدا فرمود: اگر در دوستي خدا

صادقيد، تمناي مرگ کنيد، حالا من
مي‌خواهم به جهت اثبات دوستي‌ام
به حق، جانم را بدهم و لذا مرا
از مرگ نترسانيد.

قوم گفتندش که هين

انحرافاً مَحْسُود

تا نکوبد جان ستانت

همچو _____ کس

که غريبي و نمي‌داني

ز _____ حال

کاندر اين جا هر که

خفت، آمد زهال

مردم آن شهر به او گفتند:

اين جا ن خواب وگرنه مثل تفاله
کنجد که وقتي رو غنش را گرفته
با شند به آن «کسب» مي‌گويند،
جانت گرفته مي‌شود و استثناء هم
ندارد. مردم آن مرد را از مرگي
مي‌ترسانند که براي او ترس‌آور
نبود و رمز موفقيت آن مرد غريب
در برخورد با اين مسئله‌ي دنيايي
يعني مرگ، همين نوع موضع‌گيري
خاصش بود.

گفت او: اي ناصحان!

ممنونم _____

از جهان زندگی سیر
 آمدم
 منبلیام، زخم جو و
 زخم خواه
 عافیت کم جوی از منبیل
 راه
 من مثل آن منبلی هستم که اگر
 هر روز چند زخم چاقو نخورم، اصلاً
 راحت نیست.
 مرگ شیرین گشت و
 نَقْلَم زبَن سَرا
 چون قفس هشتن، پریدن
 مرغ را
 من مثل کاری که مرغ می‌کند و
 قفس را می‌گذارد و می‌پرد، مرگ را
 می‌بینم.

آن قفس که هست عین
 مرغ در
 مرغ می‌بیند گلستان و
 شجر
 مثل یک قفسی که در وسط باغی
 است و اطراف آن هم مرغ‌ها آزاد
 در حال خواندن قصه و سرود آزادی
 خویشند.
 جمع مرغان از برون
 گورد قفس
 خوش همی خوانند ز
 آزادی قصه
 مرغ را اندر قفس،
 زان سبزه زار
 نه خودش مانده است،
 نه صد و قرار
 سر ز هر سوراخ
 بدرون می‌کند

تا بود کین بند از پا
برکنند

حال اگر چنین مرغي را در چنین
حالتی از قفس آزاد کنند چه
خدمتی به او کرده اند؟
چون دل و جانش چنین
ببرود

آن قفس را درگشایی،
چگونه بود؟

در واقع می‌گوید: شما نوع
تحلیل‌تان از مرگ، غیر از تحلیلی
است که من از مرگ دارم، شما از
ترس مرگ هر روز می‌میرید، برعکس
آن مرغ که خود را در میان قفسی
می‌داند که در وسط باغ است، شما
مرگ را رها شدن مرغ از قفسی
می‌دانید که اطرافش را گربه‌های
عربده‌جو احاطه کرده اند و لذا
این مرگ برای‌تان جانکاه است، و
آرزو می‌کنید که نه در یک قفس
بلکه در صد قفس باشید.

نه چنان مرغ قفس در
آن دهان

گرد بر گردش به حلقه
گریبان

کی بود او را در
این خوف و حزن
آرزوی از قفس بیرون
شدن؟

او همی خواهد کزین
نناخوش حصص

صد قفس باشد به گرد
این قفس

وقتی انسان آزاد شدن خود از
 قفس تن را چنین دید که با بیرون
 آمدن از آن با انواع سختی‌ها و
 هلاکت‌ها روبه‌رو می‌شود تمام
 آرزویش این است که از این دنیا
 بیرون نرود و هر چه بیشتر
 دنیایش را محکم می‌کند و کلاً نوع
 زندگی‌اش، بیشتر فرورفتن در
 سوراخ‌های دنیا است و دنیا را وطن
 اصلی خود می‌گزیند و به آن دل
 می‌بندد.

مرغ جانش موش شد،

سوراخ حـــــــــــــــــه

چون شنید از گرب‌کان

اه، عرَّحـــــــــــــــــه

گویا دارد از گربه‌های اطراف
 قفس تن می‌شنود که دارند
 می‌گویند: بیا بالا تا تو را
 بدرانیم، بیرون رفتن از تن را
 این‌طور می‌بینند.

زان سبب جانش و طن

دند ه قـــــــــــــــــر

اندرین سوراخ دنیا

مـــــــــــــــــه شاره اد

هم در این سوراخ

نـــــــــــــــــا، گرفت

در خور سوراخ، دانایی

گرفت

پدشه‌هایی که مر او

دا در مـــــــــــــــــد

اندر این سوراخ کار

آند گزید

جهان‌بینی‌اش در حدّ سوراخ دنیا
و مطلوبش در حدّ وسعت‌دادن به
اطلاعات دنیایی‌گشت، همّتش در حدّ
بیشتر دانستن از دنیا شد و هم‌همی
آن را صرف دنیا کرد و کارآیی
خود را در حدّ موفقیت در دنیا
ارزیابی کرد و چون جهت جان خود
را به طرف عالم غیب نینداخت،
آرام‌آرام راه‌های رهیدن از دنیا
و وصل‌شدن به عالم غیب نیز برایش
پنهان شد.

ز آن که دل برکنند از

بدره‌ن شدن

بسته شد راه رهیدن از

بدره‌ن

ولي بالآخره چه؟!

عاقبت آید صباحی

خشم‌وار

چند باشد مهلت؟ آخر

شرم‌دار

جستن مهلت، دوا و

چاره‌ها

که زنی بر خرّقه‌ی تن

باره‌ها

فرصتِ آماده شدن برای ابدیت را

به هر چه بیشتر بر تن وصله‌زدن

تبدیل کردی!

عذر خود از شه

بخواه ای بر حسد

پیش از آن که آنچنان

دو‌زی دس

در حالی که وظیفه‌ی تو آن است که چشم خود را باز کنی و قبل از آن که با مرگ سختی روبه‌رو شوی به سوی خداوند برگردی و استغفار کنی.

بالأخره آن مرد غریبه برای مردم آن شهر روشن کرد که موضوع شما مرگ نیست، چرا که از مرگ، گریزی نیست، مشکل نوع نگاه است که به مرگ دارید. شما از نوع نگاه خود می‌ترسید.

قوم گفتندش مکن
حلّی دی ب_____ره

تا نگردد جامه و جانث

گ_____ره

در جواب مردم که به او می‌گفتند: این‌جا جای بی‌باکی نیست، این‌جا قصه‌ی مرگ و زندگی است، گفت:

ای حریفان! من از
آن‌ها نیستم

کز خیالاتی در این ره

ب_____ستم

من از آن‌هایی نیستم که با خیالات و وهمیات از مسیر خود برگردم. با چنین روحیه و تحلیلی نسبت به مرگ، به قصد خوابیدن در مسجد وارد مسجد شد.

خفت در مسجد، خود او
را خ_____ه‌اک_____ه؟

مرد غرقه گشته چون

خ_____سد ب_____ه؟

نیم شب آواز با
هول، دسدد
کایم آیم بر سرت ای
مسددتفد
در مقابل این صداهاي ترسناک
تهدیدآمیز، آن مرد:
بر جهید و بانگ بر
زد کـــ، کـــا
حاضر، اینک اگر مردی
بـــا
همین که خود را نباخت و جان
بر کف با آن تهدید مقابله کرد،
شرایط برایش تغییر کرد.
در زمان بشکست ز
آه ازش طلسم
زره می ریزید هر سو
قســـم قســـم
بل زر مضروب ضرب
ابـــدی
کو نگردد کاسد، آمد
ســـمـــدی
وقتی تهدید مرگ را به چیزی
نگرفت، پرده ها در مقابلش فرو
ریخت و حقایق عالم و آدم برایش
آشکار شد و دیگر روحیه ی تنگ
دنیا دوستی و محدود کردن خود در
حدّ دنیا در او نماند، زره های
بصیرت و روشنگری جان او را
فراگرفت.
آن زری که دل از او
گـــرـــدد غنـــمی
غالب آید بر قمر در
روشنی.

شمع بود آن مسجد و

برهانه _____ اه

خویش‌تن درباخت آن

برهانه _____ حه

در واقع نظر به مرگ، نظر به روشنایی برتر سیر حیات است تا با ابتکار زندگی کنی، و با شجاعت بمیری. اینجا است که عرض می‌کنم تمدن غربی آنچنان مقاصد انسان را دنیایی کرده که هنر مردن از انسان گرفته شده به طوری که بیمارستان‌ها وسیله غفلت از مرگ گشته و بشر را در پای مرگ ذیلاننه به التماس واداشته‌اند، حاصل کار بیمارستان‌ها بیش از آن که درمان حقیقی باشد، تحقیر کردن انسان در مقابل مرگ است وگرنه اصل درمان با هنر مُردن تضادی ندارد. چرا باید این‌همه از مرگ ترسید؟ چرا باید فضای ترس از مرگ، سراسر زندگی بشر را اشغال کند؟ و از بصیرتی که می‌توان در زندگی با عبور از مرگ به دست آورد محروم شویم؟

شرایط انتخاب آزاد وقتی حاصل می‌شود که دل در اندیشه‌ی مرگ و زندگی نباشد و از طریق دینداری و از طریق ترسیمی که دین از مرگ و زندگی در اختیار انسان

می‌گذارد، انسان متوجه شود مرگ و زندگی از پایه و بن یکی هستند. چنین حیاتی است که به کمک آن، انسان در دنیا با نشاط زندگی می‌کند، ولی همواره آماده است بدون هیچ بیم و هراسی با مرگ روبه‌رو شود و در سکون و آرامشی درونی، بدون هیچ اضطرابی زندگی را رها کند. چنین کسانی بر مرگ و زندگی فرمان می‌رانند و این هدیه‌ی بزرگی است که دین به انسان‌ها می‌دهد. می‌فرماید: «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر در دیدن حقیقت صادقید به جای هراس از مرگ، تمناي مرگ داشته باشید.

ملاک انس با حقیقت

خداوند به پیامبر خود می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛⁹ به یهویمان بگو اگر می‌پندارید که فقط شما دوستان خدایید و خدا نیز شما را دوست

دارد، اگر در ادعای خود صادق هستید، با حرکات و سکنات خود نشان دهید که طالب مرگ هستید در حالی که هرگز به جهت اعمالی که انجام داده‌اید، چنین تمنایی ندارید و خدا هم به ظالمان عالم است.

خداوند در آیات فوق خطر تفکر یهودی‌گری را متذکر می‌شود که چگونه در عین رعایت آداب دین از نتایج دین که انس با معنویات و عالم ابدي است محروم‌نند. می‌فرماید: ای پیامبر! به این مدعیان دینداری بگو اگر شما واقعاً دیندارید و خود را جزء اولیاء الهی می‌دانید، باید خدا را دوست داشته باشید و اگر دوست و عاشق خدا هستید، باید دوستدار ملاقات با او باشید و ملاقات با خدا از راه مرگ تحقق کامل می‌یابد، پس باید مرگ را دوست داشته باشید و از آن فرار نکنید، زیرا مرگ، شرایط حضور بهتر انسان را در محضر حضرت حق فراهم می‌کند و انسان بدون حجاب‌هایی که در زندگی دنیایی گرفتار آن بود با خدا ملاقات می‌کند.

عالم قیامت نسبت به دنیا دارای درجه‌ی وجودی شدیدتری است و به همان اندازه بهتر می‌تواند مظهر اسماء الهی باشد. با توجه به این امر، اگر کسی طالب خدا باشد نه تنها از مرگ هراسی ندارد بلکه طالب آن است و به عنوان یک مطلوب به آن می‌نگرد. با تدبّر در آیه‌ی «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ می‌فهمیم نگاه ما باید به زندگی تا کجا باشد و به واقع اگر دوستدار خدا هستیم و حقیقت را در جایی بالاتر از زندگی دنیایی جستجو می‌کنیم، مثل انسان منتظری که چشم او به در خانه است تا در گشوده شود و کسی که انتظارش را می‌کشید ملاقات کند، باید در تمناي مرگ به سر ببریم، چون می‌دانیم در زیر سایه مرگ به دیدار معبود خود نایل می‌گردیم و لذا حرکات و سکناتمان را طوری تنظیم می‌کنیم که هرگز شائبه‌ی فرار از مرگ در آن پدیدار نگردد، بلکه برعکس علاقمندی به مرگ از آن پیدا باشد.

در ادامه‌ی آیه خداوند خطاب به پیامبر^ﷺ می‌فرماید: به یهودیان بگو: شما هرگز تمنا و آرزوی مرگ

ندارید، زیرا به گونه‌ای زندگی کرده‌اید که نتیجه‌ی آن جز گریز از مرگ نمی‌تواند باشد. اگر زندگی شما دینی است باید مناسبات شما طوری باشد که همت‌هایتان در راستای فرار از مرگ نباشد، بلکه باید در عین آن که زندگی می‌کنید و وظایف خود را انجام می‌دهید نوع رویکرد شما رویکرد کسی باشد که مرگ‌دوست است و مرگ را همچون کابوسی در کنار زندگی تصور نمی‌کند که همه‌ی تلاش‌هایش صرف نمردن باشد. می‌فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»؛ هرگز تمنای مرگ ندارید چون اعمالتان برای هرچه بیشتر در دنیا ماندن شکل گرفته و برای ماندن بیشتر تصمیم گرفته‌اید. زندگی را به گونه‌ای تنظیم کرده‌اید که هرگز نمی‌توانید طلب و تمنای مرگ را در آن جای دهید و هدف اصلی خود را در ابدیت خود دنبال کنید. حتماً توجه دارید که اولاً؛ مرگ‌دوستی و تمنای مرگ داشتن به معنای خودکشی و یا بی‌مهری به زندگی نیست ثانیاً؛ مرگ‌دوستی و از مرگ نهراسیدن ربطی به پیر بودن یا جوان بودن ندارد، بلکه

مربوط به يك «مقام معنوي» در انسان است كه انسان در عالمي به سر مي برد كه نسبت به مرگ احساس آرامش و امنيت دارد.

مرگ؛ ادامه‌ي زيباتري از زندگي

در قرآن كريم بيش از همه قصه‌ي يهود و توجسه دادن به انحرافاتشان ذكر شده است، به اين معني كه براي مسلمانان خطر فرو افتادن در آن انحرافات بسيار زياد است، شايد بتوان گفت بيش از هفتاد درصد سوره‌ي بقره يهودشناسي است. پيامبر^ﷺ نيز مي فرمايند: «سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَلٌّ مَّا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقِدَّةُ بِالْقِدَّةِ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ»؛¹⁰ به زودي در امت من واقع مي شود آنچه در بني اسرائيل واقع شد حتي اگر يكي از آنها به سوراخ سوسماري خزیده باشد، شما نيز چنين خواهيد كرد. و لذا توجه به اخلاقيات يهود، در واقع توجه به خطري است كه ما را تهديد مي كند، در نتيجه نياز است

که به امثال آیه‌ی مورد بحث بیشتر پرداخته شود.

تجربه کرده‌اید کسانی که در طول زندگی خود از مرگ نمی‌ترسیدند و نسبت به آن هراسی به دل راه نمی‌دادند و اساساً مرگ برایشان زندگی بود، بسیار خوب زندگی کردند. یعنی اگر کسی مرگ را خوب بفهمد، آن را ادامه‌ی زیباتری از زندگی می‌داند. این که پیامبران و ائمه علیهم‌السلام بسیار خوب زندگی کردند، چون مرگ را دشمن زندگی خود نمی‌دانستند بلکه آن را مسیر لقاء الهی می‌دیدند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در همین رابطه می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبُّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»؛¹¹ هر که دیدار خدا را دوست دارد خدا دیدار وی را دوست دارد و هر که دیدار خدا را ناخوش دارد خدا نیز دیدار وی را ناخوش دارد.

معنی واقعی بصیرت

امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه و بسیجی‌های تابع ایشان از مرگ نمی‌هراسیدند،

11 - نهج الفصاحة، مجموعه‌ی کلمات قصار حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ص 741.

به همین جهت خوب زندگی کردند و خوب مردند. تمام برکات زندگی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به جهت آن بود که عالم قیامت را بهتر از دنیا می دانستند و در تمام طول زندگی نظرشان به آن طرف بود و در دنیا برای ابدیت خود زندگی می کردند. آدم های افسرده ی بی نشاط عموماً کسانی اند که از مرگ خوششان نمی آید و زندگی را به وسعت ابدیت نمی بینند، اگر هم به ظاهر آرزوی مرگ می کنند، برای فرار از آن نوع زندگی است که در آن قرار دارند و می خواهند از خودشان فرار کنند، نه به خاطر شوق به مرگ. از خود فرار کردن غیر از استقبال نمودن از مرگ است.

همچنان که در روایت رسول خدا ﷺ ملاحظه فرمودید: هر اندازه که انسان مرگ و لقاء الهی را دوست داشته باشد، خدا هم ملاقات او را دوست خواهد داشت و با ورود به قیامت با چهره ی محبت آمیز خداوند روبه رو می شود و لذا به گفته ی مولوی می توان گفت:

مرگ هر کس ای پسر
همرنگ اوست

آینه صافی یقین همرنگ

اوست

آن که می ترسی ز مرگ
اندر فراد

آن زخود ترسانی ای
 حَاجَانِ، هُوَ شَادِر
 پیش تُوَرک، آیدنه را
 خُوَشَنگ، اسست
 پیش زَنگي، آینه هم
 زَنگِ، اسست
 پس مرگ به خودی خود مشکلزا
 نیست، بستگی به نوع زندگی و
 نگاه ما به مرگ دارد و اگر یاد
 مرگ را در منظر خود نگهداریم به
 تعبیر امام صادق \blacklozenge یاد مرگ
 حجاب‌های حرص و شهوت را پاره
 می‌کند و «يَحَقِّرُ الدُّنْيَا»؛¹² و
 دنیا را در چشم انسان حقیر
 می‌گرداند و معنی واقعی بصیرت
 همین است، و چنین انسانی در
 انتخاب امور زندگی بهترین نوع
 از انتخاب‌ها را دارد.

با توجه به آیه‌ی مورد بحث که
 خصوصیات اولیاء الهی را آن
 می‌داند که مطلوب خود را مرگ
 قرار داده‌اند و به ابدیت خود
 بیشتر نظر دارند تا به دنیا،
 می‌توان نتیجه گرفت که در تحلیل
 یك تمدن یا یك فرهنگ و یا
 جامعه، باید به نوع نگاه و بینش
 و موضع‌گیری آن تمدن نسبت به مرگ
 توجه داشت تا به خوبی دریافت
 آیا آن تمدن یا جامعه در مسیر

درستی حرکت می‌کند یا نه. از دیدگاه قرآن تمدنی که مرگ را به عنوان یک مرحله‌ی دوست‌داشتنی در کنار زندگی تلقی نکند، در مسیر حق حرکت نمی‌کند و به انتخاب‌های ناصحیحی دست می‌زند که نمونه‌ی بسیار روشن آن را امروز در تمدن غربی می‌بینیم.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»؛¹³ برای آن‌هایی که از مسیر الهی منحرف شدند عذاب دردناکی هست، و علت این که از مسیر الهی منحرف شدند غفلت و فراموشی آن‌ها از مرگ و روز حساب بود.

تمدن غربی و غفلت از مرگ

در حال حاضر فرهنگ غربی به هر گونه معنویتی که او را متوجه حیات ابدی نماید، پشت کرده و لذا مرگ از منظر آن فکر و فرهنگ پنهان شده و به همان اندازه حرص به دنیا و دام‌زدن به شهوات زندگی آن را اشغال کرده است. پیران را به سرای سالمندان می‌فرستد و قبرستان‌ها را از محل

سکونت مردم کیلومترها دور می‌کند تا به گمان خود مرگ را از زندگی خود دور کند، زیرا قبرستان‌ها یادآور مرگانند و پیران دریچه‌های ورود به مرگ، آن‌ها را به آسایشگاه سالمندان می‌فرستند تا در واقع پیری خود را نبینند، و یا تمام عمر خود را صرف علوم پزشکی می‌کنند از آن جهت که لحظه‌ای هم شده دیرتر بمیرند، زیرا این‌ها نه از عالم غیب تحلیل درستی دارند و نه معنای قیامت و زندگی ابدی را می‌شناسند.

آری انسان باید تا مدتی که در دنیا زندگی می‌کند سالم زندگی کند و علم بهداشت و علم پزشکی در این راستا می‌توانند به انسان کمک کنند، چون نباید طبیعت و بدنی را که خدا به ما داده است خراب کنیم و در استفاده‌ی بهتر از آن کوتاهی نماییم. علم پزشکی به لحاظ درمان بیماری‌ها برای آن است که نقص عضو و یا مرگ بی‌جا نصیب انسان نشود. ولی بعضی مواقع به اسم درمان، موضوع فرار از مرگ به میان می‌آید، این دیگر درمان غیر حقیقی است و لذا باید

روشن شود کدام درمان، حقیقی و کدام درمان غیر حقیقی است. آنچه امروزه در بعضی موارد به چشم می‌خورد آن است که کسانی به علم پزشکی به عنوان راهی برای فرار از مرگ می‌نگرند و این امر موجب می‌شود که مرگ خود را سخت‌تر کنند و با روی گشاده و روانی آسوده با مرگ روبه‌رو نشوند.

سخت کردن زندگی و مرگ

بدن وسیله‌ای برای استکمال روح است. حال اگر این وسیله دیگر برای روح قابل استفاده نباشد، روح از آن منصرف می‌شود. این نوع انصراف روح از بدن به صورت «مرگ» ظاهر می‌شود، حال به دو شکل روح از بدن منصرف می‌شود و آن را ترک می‌کند، یکی به این صورت که روح دیگر نیاز به بدن نداشته باشد و در آن حدّ که لازم بوده از بدن خود استفاده کرده باشد، مثل پیرمرد یا پیرزنی که قلبش از کار می‌افتد، حال اگر قلبش را تحریک کنید و شوک دهید، کلیه‌اش یاری نمی‌کند و از کار می‌افتد و اگر کلیه را مدد کنید، عضو دیگری شروع به ناسازگاری می‌کند، چون روح یا نفس او به

صورت تکوینی می‌خواهد از بدن منصرف شود و این انصراف از یک عضوی شروع می‌گردد. نوع دیگر انصرافِ نفس از بدن به علت مشکلی است که برای بدن پیش می‌آید، مثل نقصانی که در حوادث رانندگی و یا در حوادث غیرطبیعی دیگر برای بدن انسان پیش می‌آید، در این حالت هم اگر بدن طوری خراب شد که برای روح قابل استفاده نبود، روح از بدن منصرف می‌شود.

اگر به هر دلیل روح نتوانست بر بدن خود نظر کند و آن را تدبیر نماید، یا به جهت نوع اول یا به جهت نوع دوم، دیگر مرگ را باید به عنوان واقعیت پذیرفت، چون موضوع انصراف روح در میان است و روح چیزی نیست که در کنترل ما و یا در کنترل پزشک باشد، در چنین حالتی نباید مرگ خود را با دستگاه‌هایی که در پزشکی به‌کار می‌گیرند سخت‌تر کنید، تا آن‌جا که گاهی به خاطر ترس از مرگ، همگی زندگی را صرف رفتن از یک پزشک به پزشک دیگر نمایند. باید متوجه باشیم پناه بردن به دستگاه‌های فرار از مرگ، زندگی و مرگ را سخت‌تر می‌کند، ولی مرگ را نمی‌توان از بین برد،

زیرا هدف خلقت ما در دنیا برای این نبوده که برای همیشه این بدن را داشته باشیم تا ما هدف خود را برای همیشه حفظ بدنمان قرار دهیم. هنر آن است که بدن را به عنوان ابزاری موقت بنگریم و از موقتی بودن آن غفلت نکنیم و هر چیزی که می‌خواهد موقتی بودن این بدن را از ما پنهان کند، یک حيله بشناسیم، زیرا ما را از درست روبه‌رو شدن با مرگ محروم می‌کند. امیرالمؤمنین ♦ به فرزندشان تذکر می‌دهند: «يَا بُنَيَّ إِنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِالْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمُوتِ لَا لِلْحَيَاةِ»¹⁴ ای فرزندم! حقیقت این است که تو برای آخرت آفریده شده‌ای و نه برای دنیا و برای فنا آفریده شده‌ای و نه برای بقاء و برای مردن آفریده شده‌ای و نه برای زنده ماندن و لذا در ادامه می‌فرمایند: «يَا بُنَيَّ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ» فرزندم! بسیار به یاد مرگ باش.

آفات رفاه افراطي

رفاه افراطي موجب مي شود مرگ به فراموشي كشانده شود و مردن سختتر شود چون در آن صورت انسان با مرگ غافلگیرانه روبه رو مي شود. و از آن طرف هم انكار معاد موجب طلب رفاه افراطي مي گردد و انسان را با مرگي آزاردهنده روبه رو مي كند.

در اروپا با رنسانسي كه انجام گرفت به بهانه ي پشت كردن به كليسا با هر نوع معنويتي مخالفت شد و نظرها از عالم غيب و قيامت به دنيا و عالم محسوسات معطوف گشت و لذا عوامل معنوي كه كنترل كننده ي اميال و شهوات افراطي هستند به حاشيه رفت و دنيازدگي و رفاه افراطي جاي آن را گرفت، پس به اين معني مي توان گفت: اروپا با پشت كردن به شريعت، به رفاه افراطي دل بست و نتيجه ي دل بستن به رفاه افراطي روحيه ي فرار از مرگ را به دنبال آورد. با رجوع به كتاب تاريخ تمدن ويل دورانت مي توان جايگاه اين نوع رفاه و رفاه زدگي در غرب را در روي گرداني مردم اروپا از معنويت دانست كه منجر به ميل شديد به رفاه گشت و معني زندگي

در تصرف هرچه بیشتر بر طبیعت تعریف و تفسیر شد و طوری به مردم القاء شد که هر ملتی هرچه بیشتر بر طبیعت حاکمیت داشته باشند موفق‌ترند و در نتیجه فضایی به وجود آمد که فکر کردند می‌توانند بر مرگ هم مسلط شوند پس نباید به فکر مرگ باشند و هنر مردن که توسط دین، ذهن‌ها را رهبری می‌کرد به فراموشی سپرده شد.

پروتستانتیسم به اسم روشنفکری دینی جذبه‌های معنوی کاتولیک را به حاشیه راند و یک نوع نگاه حسی را جایگزین آن کرد تا راه را برای هرچه بیشتر مدرن‌شدن غرب فراهم کند و به گمان خودشان موانعی را که دین برای پیشرفت و صنعتی‌شدن غرب ایجاد کرده است کنار زدند و در حقیقت حرکتی جهت مقابله با دین و معنویت انجام شد با این هدف که دین برای بهتر زندگی‌کردن در دنیاست و نه چیز دیگر و این یکی از آثار غفلت از مرگ بود و ریشه‌ی ایجاد رنسانس جز همین نگاه نبود که محترمانه دین خدا به فراموشی سپرده شود و جای آن را برنامه‌هایی پر کند که عقل محدود انسان‌ها ارائه می‌دهد.

حضرت امام علي ♦ به فرزندشان امام حسن ♦ مي‌فرمايند: «عَوْدُ نَفْسِكَ التَّصَبُّرُ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ.»¹⁵ عادت بده نفس خود را به سختي‌ها و چه اخلاق خوبي است، پايداري و سختي در مسير حق. فرار از سختي‌ها يعني دل‌بستن به ميل‌ها و هوس‌ها يکي از خصوصيات روحيه‌ي غير ايماني است و مؤمن به واقع از سختي‌ها فرار نمي‌کند، بلکه از هلاکت فرار مي‌کند که موجب بي‌ثمري و پوچي است. حضرت زهرا ؑ علت پشت کردن به علي ♦ را رفاه‌زدگي مي‌دانند و آن‌هايي را که جريان سقيفه را در مقابل غدير علم کردند اين طور معرفي مي‌کنند که: «وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَةِ مَنِ الْعَيْشِ وَادِعُونَ فَاكِهِونَ آمِدُون»¹⁶ و شما هميشه در زندگي همراه با رفاه متنعم و خوش بوديد.

با رفاه نمي‌توان به نتيجه رسيد چراکه انسان را مشغول دنيا مي‌کند و ياد مرگ فراموش مي‌شود و هنر مردن که فرهنگ اصيل انسان‌هاي بزرگ و تمدن‌هاي الهي

15 - نهج البلاغه، نامه‌ي 31.

16 - احمد بن علي طبرسي، الإحتجاج على

أهل اللجاج، ج 1، ص 101.

است از میان می‌رود و عملاً مرگ سخت می‌شود و به همین جهت برای راحت مردن، سختی‌کشیدن لازم است تا نفس تعلقش به بدن شدید نباشد.

اگر قوه‌ی نامیه در بدن انسان حرکت طبیعی خود را داشته باشد، بدن در شروع پیری، یعنی از حدود چهل سالگی به بعد رو به لاغری می‌رود و روح انسان توجهاتش را از بدن به مرتبه‌ی بالاتر از آن سوق می‌دهد و انسان کم‌کم میل به رفتن پیدا می‌کند. اما اگر جامعه‌ای غرق در رفاه گشت و تماماً مشغول نیازها و میل‌های بدن شد نفس ناطقه فرصت توجه به عالم معنا و رشد در آن عوالم را ندارد و در این حال در منظر جان انسان هیچ آثاری از عالم غیب و معنویت ظاهر نمی‌شود و معنی غافلگیرشدن توسط مرگ در این حالت است که انسان باید تمام خوشی‌ها را یکجا بگذارد و برود، پس به راحتی می‌توان گفت: کسی که در رفاه افراطی قرار دارد مرگ بدی در انتظار او است.

تمدن غربی براساس غفلت از مرگ و دامن‌زدن به رفاه هرچه بیشتر دنیایی، شکل گرفته است و به

همین جهت ما باید مواظب باشیم از ابزارهای این تمدن از آن جهت که رفاه می‌آورد حذر کنیم و به صورت گزینشی با تکنولوژی برخورد نماییم.¹⁷ از دنیا و وسایل آن باید در حدی که بتوانیم زندگی کنیم و به اهداف عالی‌یه خود دست یابیم، استفاده نماییم ولی زندگی در دنیا به معنی فرو افتادن در رفاه نیست. انسان سالمی که از پیاده روی بیزار است، باید بداند این نشانه‌ی شروع نوعی رفاه افراطی است که در او در حال شکل‌گرفتن است، که اگر مواظب نباشد این رفاه‌زدگی او را تا کفر جلو می‌برد. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «مَا عُيِدُ اللَّهَ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنَ الْمَشْيِ إِلَى بَيْتِهِ»¹⁸ خداوند به چیزی به اندازه پیاده روی به سوی مسجد الحرام عبادت نشد. درست است که در قدیم ماشین نبود، اما اسب تیزرو بود، ولی باز مردم به جهت توجه به آن روایت و روحیه‌ی صبر بر سختی‌ها، پیاده به خانه‌ی خدا یا زیارت

17 - به کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» از همین مؤلف رجوع شود.

18- شیخ صدوق، الخصال، ج2، ص 630.

ائمہ رضی اللہ عنہم می‌رفتند، چون در روایت هست برای هر قدمی ثواب می‌نویسند. حضرت امام خمینی رضوان اللہ تعالیٰ علیہ به هنگام دیدار از جانبازان قطع‌نخاعی وقتی به استقبال آنها رفته بودند، قدم‌های خود را کوتاه برمی‌داشتند، چون می‌دانستند به تعداد قدم‌هایشان خَسنه خواهند داشت. در هر حال حرف بنده این است:

حضور دل نتوان یافت

در لباسِ حرب

پس از فتیله‌ی ابریشمی

جِ راغِ مساز

وقتی روشن شد با رفاه نمی‌توان به نتیجه رسید و رفاه، ابتدا موجب غفلت از مرگ می‌شود و سپس مرگ را سخت‌تر می‌کند پس برای خوب زندگی کردن و راحت مردن، باید سختی کشید، چرا که:

هر که شیرین زیست،

آخر سخت مُرد

هر که اندر بند تن

شده، حارانِ نبرد

هنر خوب‌مردن مربوط به کسانی است که هم زندگی دنیایی را می‌شناسند و هم بعد از این زندگی را، و تنها ملت‌های خدادوست هنر خوب‌مردن را یافته‌اند.

ائمه‌ی اطهار^{علیهم‌السلام} و شیعیان واقعی
 آنان قهرمانان خوب زندگی‌کردن و
 خوب‌مردن بودند. و در همین راستا
 شهدای کربلا با این که حضرت
 سیدالشهداء ♦ شب عاشورا به آن‌ها
 خبر دادند که فردا همه شهید
 می‌شویم، ماندند و به زیباترین
 شکل ممکن شهادت خود را مدیریت
 کردند و به راحتی تسلیم دشمن
 نشدند و در حین مبارزه با دشمن
 هیچ احساس ترسی در آن‌ها مشاهده
 نشد.¹⁹

امیرالمؤمنین ♦ در نامه‌ی 31
 نهج‌البلاغه به فرزندشان
 می‌فرماید: «وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ
 الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ وَ أَنَّ
 الْخَالِقَ هُوَ الْمُمَيَّتِ وَ أَنَّ الْمُفْزِي

19 - حَمِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ فِي رَابِطَةِ بَا رُوحِيهِ ي
 حضرت سیدالشهداء ♦ در هنگامه‌ی جنگ
 می‌گوید: «فَوَلَّاهُ مَا رَأَيْتُ مَكْتُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ
 وُلْدُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَأْشًا وَ لَا
 أَمْضَى جَنَانًا مِنْهُ» ♦ «إِنْ كَانَتْ الرَّجَالَةُ لَتَشُدُّ
 عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنكشِفُ عَنْ يَمِينِهِ وَ
 شِمَالِهِ انْكَشَافَ الْمُعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الدُّنْبُ»
 به‌خدا مرد گرفتار و مغلوبی را هرگز ندیدم
 که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده
 باشند و دل‌دارتر و پابرجاتر از آن
 بزرگوار باشد، چون پیادگان بر او حمله
 می‌افکنند او با شمشیر بدانان حمله می‌کرد
 و آنان از راست و چپش می‌گریختند چنانچه
 گله‌ی گوسفند از برابر گرگی فرار کنند.

هُوَ الْمُعِيدُ»؛ فرزندم! بدان، آن که صاحب موت است، همان صاحب حیات است و هم او که خلق کرده است می‌میراند و همان که فانی می‌کند برمی‌گرداند.

حضرت متذکر می‌شوند که مرگ در کنار حیات يك سنّت جاري در نظام هستي است و نه يك امر اتفاقي که بتوان از دست آن رها شد و یا آن را نادیده گرفت. با توجه به چنین امري است که تأکید می‌شود عزیزان متوجه باشند کسانی خوب زندگی می‌کنند که واقعیت مرگ را بشناسند و همه‌ی زندگی‌شان تلاش برای فرار از مرگ نشود.

چهره‌ی شفابخشی مرگ

اگر خدا را در کنار خود داشته باشیم، مرگ را به عنوان یکی از جلوه‌های ربوبیت خداوند در کنار زندگی می‌بینیم و مجموعه‌ی مرگ و حیات را زندگی می‌شناسیم با این توجه که مرگ؛ دریچه‌ی ورود به حیات برین و کمالات عالیه است که دنیا ظرفیت ظهور آن کمالات را ندارد و به همین جهت در چنین دیدگاهی مرگ و زندگی ضد هم نیستند تا انواع وسایل را برای نمودن و یا مرگ را به

عقبانداختن بسازیم بلکه عمر انسان يك حیات طولانی است که دو چهره دارد چهره‌ای از آن در این دنیا ظاهر می‌شود و چهره‌ی اصلی آن مربوط به آن دنیا است. ولی متأسفانه تمدن غربی نمی‌گذارد که ما این‌گونه بیندیشیم، زیرا نگاه دینی به مرگ در سازمان فکری ما حذف شده و در نتیجه مرگ ضد زندگی قلمداد می‌شود و از همه مهم‌تر جنبه‌ی شفابخشی مرگ فراموش گذشته است. در حالی که با مرگ و رهایی از تن، تمام بیماری‌ها و ضعف‌هایی که به جهت تن بر روح تحمیل شده بود از میان می‌رود و ما می‌مانیم با بدنی که متناسب روح است، به همان سبکی و تیز پروازی. به گفته‌ی مولوی:

آن جهان و راهش ار
ببدا تُدی

کم کسی یک لحظه در
انجنا تُدی
جهان امروز به جهت آن که در شرایط گریز از مرگ است، در شرایط عادی به سر نمی‌برد و لذا باید متوجه باشیم که این نوع زندگی، زندگی عادی نیست تا به انتخاب‌هایی که در بستر چنین زندگی انجام می‌گیرد اطمینان کنیم. زندگی عادی آن نوع از

زندگی است که مرگ و حیات در برابر افراد یکسان باشد و تلاش‌ها، بیشتر برای سالم زندگی کردن است و نه برای نمردن. پس آیه‌ی مورد بحث را ساده بگیرید که خداوند می‌فرماید: اگر دوستدار خدا هستید، چرا مرگ را نمی‌خواهید؟ چون زندگی‌ها بر اساس فرار از مرگ طراحی می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت؛ هرکس دوستدار خدا است این‌همه از مرگ فرار نمی‌کند.

وقتی مرگ مدنظر انسان نباشد و آن را قسمت اصلی عمر خود به حساب نیاورد زندگی دنیایی را بیش از حد جدی می‌گیرد و در نتیجه اگر در دنیا غنی شود، مغرور می‌گردد و اگر فقیر شود، مأیوس می‌شود و این نوع زندگی کردن در هر دو حالت هلاکت است. امیرالمؤمنین به یکی از صحابه‌ی خود توصیه می‌کنند: «فَارْزُقِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغْمِي وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِمْ وَ يُذِلُّ الرِّقَابَ فَتَذَارِكُ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ وَ لَا تَقُلْ غَدًا وَ بَعْدَ غَدٍ فَإِنَّمَا هَلَاكُ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِي وَ

التَّسْوِيفِ...»²⁰ دنیا را ترك كن و بدان كه محبت به دنیا انسان راكور و گنگ و كرمی سازد، دوستی دنیا گردن ها را پائین می آورد و خوار می كند، اینك از عمر باقیمانده استفاده كن و نگو فردا و یا پس فردا چنان و چنین خواهم كرد، كسانی قبل از شما بودند كه هلاك شدند و رفتند، و هلاكت آن ها به خاطر فردا فرداگفتن و آرزوهای دنیایی بود.

وقتی جایگاه مرگ درست تحلیل شد می فهمیم زندگی برای خوب مردن است و ابدیتی آرام داشتن و لی اگر انسان مرگ را پایان حیات خود دانست یقیناً موفقیت ها و شكست هایش به گونه ای دیگر خواهد بود و در هر صورت با اضطراب زندگی می كند، چون به چیزی نظر انداخته كه به دست آوردن آن با از دست دادن همراه است. به گفته ی حافظ:

سوداگران عالم
بنندار را بگه
سرمایه كم كنید كه سود
و زبان بكس است
انسانی كه مرگ را وصل به
زندگی برتر بداند و نه ختم

زندگی، دیگر برای انواع مدال‌ها و مُدل‌ها و مُدها از یک طرف و برای انواع عدم موفقیت‌ها از طرف دیگر جایی باز نخواهد کرد چون اساساً انسان مرگ‌اندیش، معنی‌شکست و پیروزی‌اش با انسان غافل از مرگ، متفاوت است. مَلَک خوشبختی و بدبختی‌شان با دیگران فرق دارد یکی در واقعیتی به وسعت ابدیت زندگی می‌کند و دیگری با خیالات و وَهمیات خود به سر می‌برد، بعضی‌ها خانه‌ی خود را سُکنی‌گزیدن در عالم معنی می‌دانند و عده‌ای خانه‌داشتن را خوشبختی می‌دانند. در گذشته که هنوز فرهنگ غربی زندگی‌ها را تغذیر نداده بود چندین خانواده در یک خانه به سر می‌بردند و هرکدام یک یا دو اتاق داشتند و طوری زندگی را برای خود تعریف کرده بودند که در همان زندگی محدود با مشکلات کمتری روبه‌رو بودند، چون روح تعاون با همدیگر به جهت ارتباط بیشتر با خالق انسان‌ها، فرهنگ غالب جامعه بود. امروز انسان‌ها دیگر تحمل زندگی در کنار همدیگر را ندارند چون راه ارتباط با آسمان معنویت را گم کرده‌اند و گرفتار آرزوهای

دست‌نایافتنی شده‌اند که فکر می‌کنند امکان به دست آوردن آن در زندگی غربی فراهم است. زندگی دنیایی را به نحو ایده‌آل آن می‌خواهند و به آن به عنوان یک گذرگاه نمی‌نگرند و به عبارت دیگر گذرگاه را محل ماندن ابدی پنداشته‌اند.

اگر مرگ در کنار زندگی انسان دیده نشود غفلت‌های بسیار عمیقی تمام زندگی انسان را احاطه می‌کند و شکست‌ها و موفقیت‌های دروغین صورتی بسیار جدی به خود می‌گیرد و برای فرار از شکست‌های وهمی و یا رسیدن به موفقیت‌های وهمی همه‌ی زندگی را چون آبی در شن‌زار زندگی از دست می‌دهد، دیگر متوجه نیست که محرومیت‌های دنیایی محرومیت در قسمت غیرجدی زندگی است که چندان مقدار ندارد که همه‌ی تصمیمات خود را با محوریت آن‌ها شکل دهد و لذا با رشد روز افزون طلاق روبه‌رو می‌شود که نشانه‌ی عدم تحمل انسان‌ها است به جهت جدی گرفتن قسمت‌های فرعی زندگی. در حالی‌که جنس دنیا آنچنان است که همه‌ی امکان‌اتش برای هیچ‌کس جمع نمی‌شود، ولی چون

قسمت گذرگاه زندگی ماست،
 دستنیافتن بر آن ما را چه باک!
 در حدیث قدسی داریم: خداوند
 از این بنده‌ها در تعجب است که
 چیزی را که خلق نکرده است - یعنی
 رفاه و راحتی را- به دنبالش هستند
 که به دست آورند.

وقتی جایگاه دنیا نسبت به کل
 حیات درست دیده شد، اگر جوانی
 در این دنیا موفق به ازدواج نشد
 آنچنان نیست که احساس کند چیزی
 از زندگی را از دست داده است.
 به ما فرموده‌اند ازدواج يك امر
 مستحب است مثل بسیاری از امور
 مستحب دیگر که می‌توان یکی را
 جای دیگری گذاشت، زندگی واقعی
 زندگی در عالمی است فوق زمان و
 مکان و آن در ابدیت ما تحقق
 می‌یابد که اگر انسان توانست با
 آن درست برخورد کند حقیقتاً
 زندگی زیبایی را برای خود ایجاد
 کرده است. اگر درست به زندگی
 نگاه شود جایگاه مال و جاه و
 شغل و همسر و مدرک و امثال آن‌ها
 طوری پیدا می‌شود که هیچ کدام
 نمی‌توانند ملاک خوشبختی و یا
 بدبختی باشد.

جایگاه دنیا در آبادانی قیامت

آنچه در فضای فرهنگ مدرنیته زندگی جوانان ما را تهدید می‌کند و به نظر خودشان آینده‌شان را تیره و تار کرده است چیزی نیست جز جدی گرفتن موضوعاتی که مربوط به قسمت گذران زندگی است و هیچ‌کدام اصل و حقیقت زندگی را تشکیل نمی‌دهد و این در حقیقت از بین بردن زندگی است. فرهنگ که در کنار زندگی به مرگ نظر نداشته باشد ازدواج کردن جوانانش همان قدر مایه‌ی دردسر و انحراف است که ازدواج نکردنشان. چون نسبت به آبادانی قیامت کوتاهی می‌کنند و همه‌ی عمر خود را صرف درآمد بیشتر مال دنیا می‌کنند در حالی که امیرالمؤمنین **♦** می‌فرمایند: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ! أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ... إِنَّ لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ، مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ»²¹ ای فرزندم! بدان که رزق، دو رزق است: رزقی که تو به دنبال آن هستی و رزقی که آن به دنبال تو است، رزقِ نوع

دوم طوري است که اگر هم به سوي آن نروي، به سوي تو مي آيد...
 دنياي تو براي تو همان قدر است که قيامت را اصلاح کند.

چنانچه ملاحظه مي فرمائيد حضرت مي فرمايند رزق حقيقي تو به تو مي رسد سعی کن دنيا را و سيله ي آباداني قيامت خود قرار دهی و در همين راستا رسول خدا ﷺ مي فرمايند: «إِنَّ الرِّزْقَ لَيُطَالِبُ الْعَبْدَ أَكْثَرَ مِمَّا يَطْلُبُهُ أَجَلُهُ»²²
 رزق انسان در جستجوي اوست، بيش از آن که اجلس به دنبال اوست. و نيز از آن حضرت داريم: «لَوْ أَنَّ عَبْدًا هَرَبَ مِنْ رِزْقِهِ لَاتَّبَعَهُ رِزْقُهُ حَتَّى يُدْرِكَهُ كَمَا أَنَّ الْمَوْتَ يُدْرِكُهُ»²³. اگر بنده ي خدا از رزقش فرار هم بکند، رزقش او را دنبال مي کند تا به او برسد، همان طور که مرگ، انسان را دنبال مي کند تا به او برسد. آيا با توجه به اين نکات مي توان پذيرفت که زندگي عبارت باشد از همين حرص و جوش خوردن ها؟ پيامبر ﷺ که راستگوترين افرادند، مي فرمايند: «رزق هرکس معلوم است، اگر بناست بميرد تا آخرين لقمه اي که برايش

22 - نهج الفصاحه، حديث شماره 630.

23 - مستدرک الوسائل، ج 13 ص 31.

تعیین کرده اند نخورد، نمی‌میرد.»²⁴

بعضی از افراد رزق خود را به حرام آلوده می‌کنند تا به گمان خود زندگی خوبی داشته باشند، ولی يك روز هم زندگی خوشی ندارند، مشکل مردم در رزقشان نیست، مشکل در حرصشان است. اگر حرص نزنیم، آنچه را رزقمان است حتماً به دست می‌آوریم و میدان را هم از دست تورم‌سازها می‌گیریم، چرا که آن‌ها از نردبان حرص ما بالا می‌روند و با قناعت ما زمین می‌خورند، قناعتی که با رویکرد به آبادانی قیامت به دست می‌آید.²⁵

وقتی زندگی می‌میرد

به هر حال بشر امروز چون مرگ را نمی‌بیند و فراموش کرده است، تمام زندگی او را اضطراب فراگرفته است. تمدن غربی تلاش کرد مرگ را بمیراند اما در پرتو چنین تفکر غلطی تمام زندگی بشر را میراند. ابتدا باید فرهنگ

24 - مستدرک الوسائل، ج 13، ص 28.

25 - جهت بررسی جایگاه رزق انسان، به کتاب «جایگاه رزق انسان در هستی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

مدرنیته با عهد غیر قدسی آن، به روشی عالمانه و دقیق بررسی شود تا بتوان انفکاکي راکه بین فرهنگ مدرنیته با فرهنگ دینی هست به شکل محققانه نشان داد، زیرا روح فرهنگ مدرنیته هر جریان دینی را کهنه و مربوط به گذشته می‌داند و مسلم در صورت عهد قلبی داشتن با فرهنگ مدرنیته، هرگز نمی‌توان زندگی دینی و تمدن اسلامی را سازماندهی نمود، چون مدرنیته هر فکر و فرهنگي را که نتوانست به رنگ خود در آورد و در خود هضم کند، مطلقاً نفي می‌کند و اصلاً به عنوان يك فکر و فرهنگ به حساب نمی‌آورد. و تنها با فرهنگ مرگ اندیشي دینی می‌توان از ظلمات آن رهایی یافت.

اگر مرگ مدنظر انسان نباشد، و نفهمد که باید در ابدیت زندگی کند و حیات امروز خود را مقدمه‌ی ابدیت نداند، اگر شغل او درآمد کمی برایش حاصل کند یا س‌احمقانه‌ای او را فرا می‌گیرد و اگر شغل پردرآمدي داشته باشد، دچار غرور و مستي کودکانه می‌شود. در فضای زندگی غربزده چون مرگ را نمی‌فهمیم و دوست خدا

نیدستیم، پیروزی و شکست‌هایمان
 وَهَمِي و دروغی است، نه
 پیروزی‌هایمان جدی است و نه
 شکست‌هایمان حقیقی، چون زندگی را
 وارونه می‌بینیم. اگر با رجوع به
 حق مقید به دستورات دین الهی
 شویم و با خدا ارتباط پیدا کنیم
 و خدادوست شویم، زندگی‌ها به
 ابدیت وصل می‌شود و نه تنها دیگر
 مرگ در بینش و منظر ما یک دخمه‌ی
 تاریک نیست بلکه باغ گسترده‌ی
 حیات واقعی است و به اندازه‌ای
 که با نظر به معاد، بندگی خدا
 را پیشه کنیم آن باغ را آبیاری
 کرده و وسعت داده‌ایم.

در فضای غفلت از مرگ حاصل
 فرهنگ غربی همه‌ی تلاش‌ها آن است
 که ما را از خود غافل کنند، مثلاً
 به ما می‌گویند اگر شما یک وزنه‌ی
 چهارصدکیلویی را بلند کنید
 قهرمان جهان می‌شوید و عکستان در
 روزنامه چاپ می‌شود و همه
 برای‌تان کف می‌زنند! حال وقتی
 این موضوع را در بینشی که ابدیت
 را می‌بیند بنگریم، یک عمل کاملاً
 کودکانه و یک خودنمایی وَهَمِي به
 حساب می‌آید. امروزه فرهنگ
 خودنمایی با همان حقیقت وَهَمِي‌اش
 به اندازه‌ای جدی تصور می‌شود که

فرهنگ مرگانديشي جدي تلقي
 نمي شود، غفلت از ابدیت آنچنان
 جاي آن را گرفته که تمام فکر و
 ذکر بعضيها آن شده که خود را
 روي صحنه تلویزیون بیابند و نه
 در ابدیت. به گفته ي مولوي:

این زمان پوشیده
 گشته، و غنم،

چون از اینجا میروی

چون، میکنم،

جان جمله علمها این

است این

که بدانم من کیام در

هم دم

روز مرگ این حسّ تو

باطل شود

نور جان داری که یار

دل شود

اکثر آیات قرآن کریم در رابطه
 با قیامت با ما سخن میگوید و از
 آن جایی که قرآن برای سعادت ما
 نازل شده پس معلوم است که نگرش
 قیامتی به زندگی، انسان را به
 سعادت میرساند. هر وقت پای
 انحراف و اضمحلال فرهنگی به میان
 آمده، زمانی بوده که آن فرهنگ
 شخصیت انسان را تا ابدیت ترسیم
 نکرده است. غرب تحت عنوان
 اومانیزم یا محوریت انسان، به
 انسانی اصالت داد که میل و
 خواست خودش محور همه چیز است و
 نه خواست خدا و این انسان تمام

عمر خود را لگدمال
زندگی‌دنیایی‌اش کرد و هیچ توجهی
به جنبه‌ی معنوی خود و حضور آن
جنبه در ابدیت نذمود، به طوری
که لحظه‌ای آسایش برای احساس
حضور در آن عالم معنوی برای خود
باقی نگذاشت.

آیا ما با روحیه‌ی غرب‌زدگی که
پیدا کرده‌ایم در حال حاضر
برایمان ممکن است سجده‌ی عمیقی
انجام دهیم و از آن طریق به غیب
عالم وصل شویم؟ نسبت به این‌که
ظاهر زندگی را با انواع تجمّل‌ها
بیارائیم بیشتر حساسیم تا این‌که
روح و قلب خود را با نور الهی
منور کنیم آنچه یک روز صورت
زندگی شاهان غافل از همه چیز را
تشکیل می‌داده امروز صورت زندگی
بسیاری از انسان‌ها شده است. به
قول معروف «آنچه برای پدران ما
تجمّل بود، امروز زندگی ما را
تشکیل می‌دهد و نام آن را پیشرفت
گذاشته‌ایم.» زیرا حضور حالت
مرگان‌دیشی از قلب‌ها به حاشیه
رفته است.

کمی فکر کنید این اعمالی که
ما در زندگی‌های تجمّلی خود انجام
می‌دهیم و این همه‌ی انرژی که
برای چنین کارهایی صرف می‌کنیم

در نگاه دینی و از چشم پیامبر خدا \times چقدر پوچ و بی‌معنی است، آن وقت می‌پرسند مرگان‌دیشی چه فایده‌ای دارد، مدتی که مرگ را در کنار زندگی خود مزمزه نکند همه‌ی عمرش صرف زندگی دنیایی می‌شود. اگر حقوقش دو برابر شد، به دنیایی بیشتر نزدیک می‌شود و به فخر بیشتری گرفتار می‌شود و بیشتر به ظاهر خود می‌پردازد تا نظرها را بیشتر جلب کند و دنیایی بیشتری به دست آورد و عملاً بر سختی‌های خود افزوده است، به گفته‌ی مولوی:

گر چه در خشکی هزاران
رنگه‌ها است

ماهیان را با یبوست
حنگه‌ها است

این جهان خود حبس
حانه‌های شما است

هین روید آنجا که
بستان، شما است

مدتی که متوجه عالم غیب و قیامت نباشد، هر چه از طریق دنیایی بیشتر بخواهد به راحتی برسد در حقیقت به سختی بیشتر می‌رسد. اگر انسان چشم‌اش را از قیامت بردارد، به اسم رفاه و آسایش، سختی و رنج برای خود فراهم کرده و سراسر زندگی را به دخمه‌های تینگ تو در تو تبدیل

می‌کند. حضرت صادق ♦ می‌فرماید:
 «مَنْ تَعَدَّقَ قَلْبُهُ بِأَلَدُنْيَا تَعَدَّقَ
 قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ، هَمٌّ لَا يَفْنَى وَ
 أَمَلٌ لَا يُدْرِكُ وَ رَجَاءٌ لَا يُذَال»؛²⁶
 هر کس دل خود را متوجه دنیا
 بکند قلب خود را به سه خصلت
 گرفتار کرده؛ به حزنی که
 پایان‌ناپذیر است، آرزویی که
 غیرقابل دسترسی است و امیدی که
 دست‌نیافتنی است.

اگر در موضوع مورد بحث با دقت
 کامل عنایت فرمائید به این
 نتیجه خواهید رسید که تمدن غربی
 تلاش کرد مرگ را بمیراند، اما در
 پرتو چنین تفکر و تلاشی تمام
 زندگی‌اش را میراند و اگر چشم ما
 تحت تأثیر ظاهر زندگی غربی
 نباشد این موضوع را به خوبی
 می‌توانیم ببینیم.

مرگ آزاردهنده

در برابر مرگ، دو نوع
 موضع‌گیری می‌توان داشت؛ یکی
 این‌که مرگ را بشناسیم و نه تنها
 آمدن آن را امری طبیعی بدانیم
 بلکه در کنار زندگی از آن غافل
 نباشیم، موضع‌گیری دیگر این است

که دشمن مرگ شویم و طوري خود را مشغول زندگي کنیم که آمدن آن را نبینیم و با ساختن انواع سرگرمي‌ها از آن غافل و با ساختن اقسام وسایل بخواهیم مرگ را بمیرانیم. در هر دو حالت مرگ به سراغ ما می‌آید و نمی‌توان از آن فرار کرد، ولي در حالت دوم تمام فکر انسان‌ها این می‌شود که دیرتر بمیرند و فکر فرار از مرگ تمام حیات آن‌ها را اشغال می‌کند که در واقع چنین فکري نسبت به مرگ خودش یک مرگ آزار دهنده است و همان بلایي که تصور می‌کنند با مرگ بر سرشان می‌آید همین حالا بر سر خود می‌آورند. به عبارت دیگر خواستند زندگي خوشي داشته باشند و در آن راستا به فکر فرار از مرگ افتادند، در حالي که همین فکر، زندگي بدی را برای آن‌ها به ارمغان آورد. بیمارستان‌ها مجهز به دستگاه‌هایی شدند که از مرگ جلوگیری کنند، قبرستان‌ها از کنار شهرها کیلومترها دورتر برده شدند، پیران به ساري سالمندان فرستاده شدند تا هیچ آثاري از مرگ در جلو چشمشان نباشد و فرصت بیشتری برای زندگي داشته باشند و مرگ را بمیرانند،

ولي با اين كارها فضايي براي خود ساختند كه همچنان بايد به دنبال سلامتي بدونند و ديگر فرصتي براي زندگي پيدا نكردند. سلامتي كه و سيله اي براي زندگي بهتر بود، زندگيها را مشغول خود كرد براي فرار از بيدهاري و يافتن سلامتي؛ و سلامتي براي زندگي، تبديل شد به زندگي براي سلامتي.

اگر وقت بفرمائيد در فرهنگ غربی که ما نیز گرفتار آن شدیم، بسیاری از بیمارستانها و درمانگاهها براي فرار از مرگ ساخته شده اند در حالی که از مرگ نمی توان فرار کرد، ولي می توان چنین فکر کرد که داریم از دست مرگ فرار می کنیم. انواع دستگاهها را ساختند به این امید که بلکه دیرتر بمیرند و بیشتر زندگي کنند، حال تمام زندگي شان این شده که دیرتر بمیرند.

اسلحه هاي مخوف ساختند تا دشمنان خود را سرکوب کنند و بیشتر بمانند، حال همان اسلحه ها بلاي جانشان شده و زندگي شان را تهديد می کند و لذا به ساختن اسلحه هاي مخوف تري روي آوردند و باز در چنگال اسلحه هاي مخوفتر تلاش می کنند چگونه با اسلحه اي مخوفتر

از قبل، از دست اسلحه های قبلی رها شوند.

در روایت داریم که «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ وَ هَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْأُمُورِ الْكَثِيرَةِ»²⁷ هرکس بسیار به یاد مرگ باشد به اندک چیزی خوشنود می شود و بیشتر مشکلات زندگی بر او آسان می گردد. بر همین مبنا است که یاد مرگ انسان را گرفتار پیچیدگی های زندگی نمی کند.

در اسلام توصیه شده است که باید مواظب باشیم یاد مرگ از جامعه بیرون نرود تا تمام تلاش آدمیان در رابطه با قیامتشان باشد و این همان معنای «قربة الي الله» بودن کارها است و امام صادق **♦** در همین رابطه می فرمایند: «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ أَحَبَّهُ اللَّهُ»؛²⁸ هر کس زیاد به یاد مرگ باشد خدا او را دوست خواهد داشت، چون یاد مرگ موجب قرب الهی می شود.

27 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص

تنها موجودِ مرگاندیش

تنها موجودی که مرگ خود را می‌فهمد انسان است، حیوانات، غریزه‌ی فرار از خطر دارند، ولی مرگ را نمی‌فهمند، انسان تنها موجودی است که می‌تواند مرگ خود را تصور کند و حتی اگر بصیر و عمیق شود می‌تواند بعد از مرگ خود را نیز بفهمد، به همین جهت سخن پیامبران را می‌فهمد و شکی ندارد که با مرگ بدن، زنده‌تر خواهد بود و قرآن نیز بر روی این مطلب تأکید فراوانی دارد و می‌فرماید: دار آخرت سراسر حیات است، ای کاش مردم متوجه چنین امری بودند «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَأَُوْكَأْتُوا يَعْلَمُونَ»²⁹ این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا در سرای آخرت است ای کاش می‌دانستند.

اگر آدمی تنها موجود مرگاندیش است، حال اگر خود را نسبت به مرگ به فراموشی زد، ناخودآگاه در افقی از حیات قرار می‌گیرد که بُعد حیوانی‌اش بر روح و روان او

غلبه می‌کند و در انتخاب‌هایش تأثیر اساسی می‌گذارد به طوری که دیگر در فهم بعضی از ابعاد روحانی به کلی ناتوان می‌شود.

اگر در شخصیت افرادی که مرگ را جزء زندگی خود نمی‌دانند کاوش نمائیم، هر چند قبول دارند که روزی می‌میرند، ولی میل و گرایش‌هایشان گرایش‌های متعالی نیست و غرایزشان در کنترل روح انسانی آن‌ها نمی‌باشد، به این معنی که غضب‌شان، غضب حیوانی است، شهوت‌شان همچون شهوت حیوان زندگی آن‌ها را در اختیار گرفته است، ناخودآگاه نوع زندگی و میل‌هایشان طوری است که در کنترل عقل معنوی و روح قدسی قرار ندارد.

اگر از منظر عقل قدسی به آنچه امروز در جهان غربزده می‌گذرد بنگریم به خوبی می‌پذیریم که شهوترانی امروز دنیا به هیچ وجه طبیعی نیست، چون نمی‌تواند ماورای شهوت و غضب، تصویری داشته باشد که آن تصور، شهوت و غضب انسان‌ها را کنترل می‌نماید، تماماً صفات حیوانی در صحنه است که این‌چنین عنان‌گسیخته عمل می‌کنند، چون روح مرگ‌اندیشی عنان

آن صفات را در اختیار ندارد و شعور حیوانی به جای شعور انسانی در فعالیت است.

انسان‌هایی که افق شخصیت‌شان را شهوت پر کرده است به هیچ وجه آینده‌نگر نیستند، حتی آینده‌ی دنیایی‌شان را هم نمی‌توانند درست تجزیه و تحلیل کنند، عموماً گرفتار آینده‌نگری‌های وهمی هستند. یک خانم بدحجاب که زیبایی‌های خود را به نامحرمان می‌نماید می‌فهمد به طور طبیعی همسرش به او بدبین می‌شود، ولی نمی‌تواند رابطه‌ی این خود نمودن‌ها را به دعوی با همسر و طلاق‌ی که پیش می‌آید ربط دهد، به این معنی که نمی‌تواند آینده‌ی این خود نمودن‌ها در پیش است به کارهای امروزی خود وصل نماید. این مادر نمی‌تواند بدحجابی امروز دخترش را به ناسازگاری فردای آن دختر با همسرش متصل کند، مانند حیوانات که نمی‌توانند آینده را درست تجزیه و تحلیل نماید، چون واقعی بودن ارتباط حال با آینده را درک نمی‌کنند. بر عکس انسان مؤمن که با آن وسعت بینش الهی که پیدا می‌کند، حتی می‌تواند

رابطه‌ی امروز خود را با قیامت و ابدیت خود درک کند و نه تنها قیامت را نزدیک می‌بیند بلکه همین حالا اعمال خود را در قیامت ارزیابی می‌کند و چون از یاد مرگ غفلت نکرده همراه ارزیابی کارهایش تا ابدیت خود وسعت دارد.

چنان‌که عرض شد پیامبران آمدند تا ما را مرگان‌دیش کنند. مولوی در مثنوی داستان دعوی مردم با پیامبران را ذکر می‌کند:

مردم به پیامبران می‌گفتند ما راحت زندگی می‌کردیم، می‌خوردیم و خوش بودیم بدون نگرانی از آینده، شما آمدید ما را از آینده نگران کردید.

طوطی نقل و شکر

مرغ مرگا ندیش گشتیم

از شما _____

ما مرغ مرگان‌دیش نبودیم تا نگران آینده باشیم، اصلاً آینده را نمی‌فهمیدیم، طوطی نقل و شکر بودیم، مثل حیوانات، ولی شما ما را متوجه‌ی آینده‌ی کارهایمان کردید و عیش امروز مان را نقض کردید.

اهل دنیا حاضرند تا نیمه شب بیدار باشند و مشغول بیهودگی،

بدون آن که نگران نماز صبح شان باشند، چون توجه به نماز صبح یعنی مرگاندیشی، یعنی به عالمی فوق این زندگی معمولی نظر کردن و برای بعد از این دنیا خود را آماده نمودن و این با عیاشی و غفلت سازگاری ندارد.

زیرکترین مردم

از پیامبر ﷺ - یعنی از داناترین انسان در هستی- می‌پرسند: باهوش‌ترین مردم کیست؟ حضرت فرمودند: «أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِّلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ لِنُفْسِهِ اسْتِعْدَادًا»؛³⁰ باهوش‌ترین و زیرک‌ترین مردم کسی است که بسیار یاد مرگ است و بیشترین آمادگی را برای مرگ دارد. می‌توان گفت: جامعه‌ای که مرگ و قیامت انسان‌ها را به آن‌ها متذکر می‌شود، جامعه‌ی حقیقی است و هرگز گرفتار بحران نمی‌شود و جامعه‌ای که مرگ انسان‌ها را از یاد آن‌ها ببرد، جامعه‌ی وهمی و دروغی است و همواره در بحران‌ها زندگی می‌کند.

با توجه به سخن رسول خدا ﷺ می‌توان جایگاه تمدن حاکم بر غرب

را ارزیابی کرد و فرهنگ غفلت از مرگ حاکم بر آن فرهنگ را نشانه‌ی بی‌خردی آن فرهنگ دانست و آثار آن تمدن را نیز باید بر اساس همین نگاه ارزیابی نمود. ممکن است به جهت غلبه‌ی فرهنگ غربی بر روح و روان ما تصور شود سخن پیامبر^ص با واقعیت جامعه‌ی امروز منطبق نیست و لی‌عنایت داشته باشید پیامبران^ص از حقیقت زندگی و سنت جاری در عالم سخن می‌گویند، آیا باید زندگی خود را مطابق سنت‌های جاری در عالم نمود و یا گمان کنیم می‌توان مخالف سنت‌های ثابت و جاری در عالم عمل کرد بدون آن‌که دچار بحران‌های گوناگون شویم؟ آیا باید از پیامبر^ص پیروی کرد با آن درک عمیقی که از ظرائف موجود در عالم هستی دارند، یا از تمدن جدید که بسیاری از حقایق عالم را نادیده گرفته و بشر را مشغول ناکجاآباد کرده است؟ طبیعتی است که باید هر فرهنگی که بخواهد نگاه دینی به عالم را از منظر زندگی جامعه به حاشیه ببرد دشمن انسانیت به حساب آورد، زیرا جامعه را به اموری مشغول می‌کند که هیچ نقشی در

سعادت حقیقی آن ندارد. با توجه به این نکته است که باید تأکید کنیم وظیفه‌ی هر انسانی است که جامعه را با دین هماهنگ کند، نه این‌که دین را هماهنگ فرهنگی نماید که به‌کلی از ابدیت انسان چشم پوشیده است. با توجه به این امر تأکید می‌شود نباید به این فکر رفت که چون دین با شرایط موجود نمی‌خواند، پس دین را رها کنیم، از خود بپرسیم چه فکر و فرهنگی شرایط موجود را به این شکل در آورد، جز غفلت از حقایق ابدی عالم؟ باید از غفلت‌ها بیرون آمد یا غفلت‌ها را ادامه داد؟

مرگ برای انسان‌های زیرک يك امر عادی نیست که به راحتی از آن بگذرند بلکه بر روی آن به نحو کامل تأمل و دقت دارند و زندگی خود را با آن هماهنگ کرده‌اند، در حالی که آدم‌های عادی برای مرگ جایی در زندگی خود باز نکرده‌اند مثل بعضی از غسال‌ها که هر روز مرده‌ی جدیدی می‌شویند ولی عبرت نمی‌گیرند، در حالی که انسان زیرک از دیدن يك مرده بیدار می‌شود و متوجه مرگ خود می‌گردد. رسول خدا ﷺ ملاک

زیر کی و عدم زیر کی را در نوع
 بر خورد انسان‌ها نسبت به مرگ
 مشخص می‌کنند، و زیر کی تمدن‌ها
 نیز باید با نوع رویکرد آن‌ها
 نسبت به مرگ سنجیده شود.
 جامعه‌ای که مرگ‌اندیش است طالب
 حاکمیت علی ♦ است و جامعه‌ای که
 از مرگ غافل است از علی ♦ خسته
 می‌شود چون آن حضرت متذکر عالمی
 است بسیار بلند مرتبه‌تر نسبت به
 عالمی که معاویه متذکر آن است.
 وقتی جامعه‌ی انسان‌ها به فرهنگ
 و تمدن صحیحی دست می‌یابد که از
 سرگرمی‌ها خود را خلاص کرده و به
 افقی بالاتر از آن‌ها نظر کنند،
 فرهنگ سرگرمی عین بی‌فرهنگی است،
 در آن جامعه بین افراد جامعه و
 حقایق نورانی و پایدار عالم،
 حجاب ایجاد می‌شود و لذا طالب
 عالم برتر نیستند، عالم برتری
 که مرگ دروازه‌ی ورود به آن است.
 به همین جهت خداوند فرهنگ
 یهودی‌گری را مورد خطاب قرار
 می‌دهد و می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ
 أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا
 الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛³¹ ای

یهودیان! اگر مدعی خدادوستی هستید و فقط خود را ملتی ارزشمند و الهی میدانید، مرگطلب و مرگاندیش باشید و چون در اعمال و رفتارتان چنین چیزی مشاهده نمی‌شود ادعای الهی بودن، یک ادعای بدون دلیل است. این آیه نوع نگاه ما را در ارزیابی جوامع و تمدن‌ها تصحیح می‌کند تا تمدن حقیقی را در فرهنگ‌ها جستجو کنیم که انسان‌ها را به عالم غیب و قیامت متصل می‌گرداند.

برکات یاد معاد

یاد مرگ، پذیرش سختی‌های دنیا را آسان می‌کند، زندگی در دنیا سخت است و سختی‌هایی به همراه دارد. ولی باید با یاد مرگ از آن‌ها گذر نمود و خود را در افقی برتر به نظاره نشست. کسی که همه‌ی حیات خود را متوقف در دنیا کرد، سختی‌های دنیا او را از پای درمی‌آورد و در روبه‌رو شدن با هر سختی، گویا همه‌ی حیات او به لرزه می‌افتد، به عنوان مثال: کسی که شغل مناسبی به دست نیامد، اگر زندگی خود را محدود به دنیا کرد همه‌ی هستی خود را هیچ می‌پندارد، ولی کسی که به یاد

مرگ باشد، و زندگی حقیقی را در افقی دیگر جستجو می‌کند، حتی اگر بعد از این‌که تمام تلاش خود را انجام داد و شغل مناسب و زندگی و خانه و همسر و فرزندی هم پیدا نکرد، حیات خود را پوچ و بیهوده و شکست‌خورده نمی‌بیند.

با توجه به امر فوق عرض می‌کنم تمدن غربی مصیبت‌هایی برای بشر پیش آورد که قبلاً چنین مصیبت‌هایی در جوامع سابقه نداشت و اگر سختی‌هایی بود که مسلم بود، مصیبت به حساب نمی‌آمد، چون زندگی را در عالمی بالاتر از دنیا جستجو می‌کرد. وقتی یاد قیامت از بشر گرفته شد همه‌ی بهره‌های مفید زندگی از او گرفته شد، این انسان در هر صورت هنر زندگی‌کردن را از دست می‌دهد، چون هنر مردن را از دست داده است. در بحران اقتصادی که در آمریکا پدید آمد یک آقای مهندسی خودش و همسر و دو فرزندش را کشت. آیا از این مسئله باید ساده گذشت؟ چرا آن آقا زندگی را آنقدر تنگ و تاریک دید. چرا در دنیای امروز عده‌ای از جوانانی که بیکار می‌شوند، خودکشی می‌کنند یا لابی‌گری و بی‌خیالی پیشه

می‌نمایند؟ چون بعد از چندین سال درس خواندن و مهندس شدن می‌بیدند کاری به دست نیاورده و تمام زندگی‌اش هم این است که کاری به دست آورد، ولی اگر اصل زندگی را در رابطه با انس با خدا و زندگی در ابدیت ببینند، متوجه می‌شود اولاً: خالق او رزق او را حتماً به او می‌رساند، ثانیاً: با از دست دادن شغل، اصل حیات را از دست نداده است.

علت سخت شدن مرگ

روح هر انسان یک حقیقت مجرد و غیرمادی است که هر چه به عالم ماده نزدیک شود از حقیقت خود فاصله می‌گیرد. در حالت رفاه، تعلق و توجه روح به بدن و دنیا بسیار زیادتر است، به گونه‌ای که خود را محدود به دنیا حس می‌کند. سختی‌های جهت‌دار که برای آزاد نگه داشتن روح از امور دنیایی است می‌تواند از این تعلق و توجه بکاهد و انسان را متوجه عالم غیب کرده و وصل به آن عالم نماید و او را به حضور قلب برساند، در این راستا است که گفته‌اند: اگر می‌خواهید ابعاد معنوی نفس‌تان قوی شود، باید از

سختی‌ها نترسید و اگر می‌خواهید از سختی‌ها نهراسید، باید توجه به قیامت و زندگی در فضای معنوی آن عالم دائماً مد نظر انسان باشد. حضرت امیرالمؤمنین ♦ می‌فرمایند: «إِنَّمَا أَخَافُ عَدَايَكُمُ اثْنَتَيْنِ اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ».³²

من از دو چیز بر شما بیم دارم: پیروی از هوس، و آرزوی دراز. اما پیروی از هوس مانع از ارتباط با حق است، و آرزوی دراز آخرت را از یاد انسان می‌برد. شاید با مقدماتی که گذشت پذیرفته باشید که چرا تأکید می‌شود رفاه و آرزوهای بلند دنیایی، مرگ را سخت‌تر می‌کند و تعلق نفس به بدن را محکم‌تر می‌نماید، زیرا مرگ عبارت است از آن که تعلق روح به بدن و امور جسمانی تمام شود. حال اگر مرگ کسی از نظر طبیعی فرا برسد، ولی آن شخص تمام عمر خود را صرف راحتی و خوشی بدنش کرده باشد از یک طرف روح او علاقه‌ی بسیار به بدنش دارد و از طرف دیگر باید

آن روح به طور طبیعی و تکوینی از بدن جدا شود، آن وقت است که فشار جانکاهی را باید تحمل کند، مثل این که در دریا سوار کشتی شده‌اید و ساعتان که بسیار به آن علاقه دارید به داخل دریا می‌افتد، از آن طرف چاره‌ای جز برگشتن به ساحل و رهاکردن ساعت ندارید، از طرف دیگر دلتان با ساعت و در گرو تعلق به آن است. حال اگر به بدنتان خدلی تعلق داشته باشید و به آن سختی نداده باشید، وقتی که باید از آن جدا شوید بسیار سخت است، اما اگر مرگ در کنار زندگی و رفیق ما بود، همچنان‌که روح به صورت تکوینی آماده می‌شود که آرام آرام بدن را رها کند، شما هم به صورتی انتخابی در همان راه قدم می‌گذارید و این می‌شود هنر مردن، و در «هنر مردن» است که هنر درست زندگی کردن نهفته است و لذا می‌خواهیم بگوییم:

انبیاء را حق بسیار

است از آن

که خبر دادند از

پایانمان

انبیاء علیهم‌السلام از آن جهت که گذاشتند از مرگ غافل شویم حق بسیاری بر گردن ما دارند.

آنچه تا این‌جا گفته شد، مطالب مختصّـري بسـود در موضـوع «مرگ‌اندیشی» که زوایای دیگر آن باید در وقت دیگری مورد بررسی قرار گیرد.³³ در پایان باز توجه فرمایید به آیاتی که می‌فرماید: «ای یهود! اگر واقعاً متدین و دوست خدایید، باید مرگ را بپذیرید و آرزوی مرگ کنید» یعنی تمدن ضدّ مرگ و همراه با غفلت از مرگ را دامن نزنید، بعد می‌فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدِمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛³⁴ ای پیامبر! این‌ها مرگ را نمی‌خواهند، چون محور روحشان زندگی دنیایی شده است و لذا ظالم‌اند و خداوند به ظالمان آگاه است. در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: «قُلْ إِنْ الْمَوْتُ الَّذِي تُفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛³⁵ آن مرگی که شما از آن فرار می‌کنید به سراغتان می‌آید و ملاقاتتان می

33 - جهت تعمیق بیشتر در موضوع مرگ‌اندیشی به جلد دوم کتاب «فرزندم؛ این‌چنین باید بود» مراجعه فرمائید.

34 - سوره‌ی جمعه، آیه‌ی 7.

35 - سوره‌ی جمعه، آیه‌ی 8.

کند و شما را به طرف خدا می‌کشاند، آن وقت با حاصل حیاتتان و آنچه کردید روبه‌رویتان می‌کند. پس همه‌ی حرف آیات فوق را در این جمله باید جستجو کنید که: «چشم از مرگ برداشتن، مرگ را از بین نمی‌برد، بلکه بدمردن و بد روبه‌رو شدن با خدا را به همراه دارد.»

بیماری‌ها و سختی‌ها، آینه‌ی درست نگاه کردن به مرگ است و آن‌ها رسولان خداونداند جهت تذکر به مرگ، و هرکس سختی‌ها و بیماری‌ها را رسول الهی ببیند که آمده‌اند تا مرگ را در مذاق ما شیرین کنند، دیگر چهره‌ی مرگ برایش همچون کابوسی ترسناک نخواهد بود و زندگی او بازیچه‌ی فرار از مرگ نمی‌گردد. گفت:

جزو مرگ آر گشت

شیرین مر ترا

دان کسه شیرین

می‌کند کل را خدا

دردها از مرگ

می‌آند رسول

از رسولش رومگردان ای

فضول

باید به تمدنی اندیشید که بتواند «هنر مردن» را به بشریت بازگرداند.

هنر مردن.....85.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسير الميزان ، علامه طباطبائي «رحمة الله عليه»

فصوص الحكم ، محي الدين

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسي «رحمة الله عليه»

الكافي، ابي جعفر محمد بن يعقوب

كليني «رحمة الله عليه»

مثنوي معنوي، مولانا محمد بلخي

غرر الحكم و درر الكلم

تفسير علي بن ابراهيم

تحف العقول، ابن شعبه حراني

معاد شناسي، آيت الله حسيني تهراني

توحيد صدوق

إرشاد القلوب إلى الصواب، شيخ حسن

ديلمي

وسائل الشيعة، شيخ حرّ عاملي

اعتقادات اماميه، شيخ صدوق و شيخ

مفيد

علل الشرائع، شيخ صدوق

چگونگی فعلیت یافتن باور های دینی،

طاهرزاده

مستدرک الوسائل، محدث نوري

سیطره ی کمیت، رنه گنون

الارشاد، شيخ مفيد

كمال الدين و تمام النعمة، شيخ

صدوق

عيون اخبار الرضا ♦، شيخ صدوق

اسفار اربعه، ملا صدرا

نهج الفصاحة، مجموعه ي كلمات قصار

حضرت رسول ﷺ،

الإحتجاج على أهل اللجاج، احمد بن

علي طبرسي

گزينش تکنولوژي از دريچه‌ي بينش
توحيدى، طاهرزاده
الخصال، شيخ صدوق
قتل عام در پزشکی، ايوان ايليچ

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقيح اسفار جلد 8 و 9)
- گزينش‌تكنولوژي از دريچه بينش توحيدى
- علل زلزله تمدن غرب
- آشتي با خدا از طريق آشتي باخود راستين
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- كربلا، مبارزه با پوچي‌ها (جلد 1 و 2)
- زيارت عاشورا، اتحادي روحاني با امام حسين ◆
- فرزندان اينچنين بايد بود (شرح نامه حضرت علي به امام حسن «عليهما السلام»، نهج البلاغه، نامه 31)
- فلسفه حضور تاريخي حضرت حجت (ع)
- مباني معرفتي مهدويت
- مقام ليلة القدري فاطمه (ع)

- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا (ع)
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- انقلاب اسلامی، برون‌رفت از عالم غربی
- انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل البیت

- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر
در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی
پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر^ص؛ عامل
قدسی شدن روح
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعالیت یافتن باور های
دینی